

زندگی



یادداشت

خانه‌تکانی را نجات دهیم

آیه طائبی

دبیر گروه زندگی

من هیچ وقت خانه‌دار نبودم. حتی زمانی که شغلی نداشتم و در خانه بودم هم خانه‌دار نبودم. اصلاً بلد هم نیستم و دوست هم ندارم باشم. در طول این سال‌های زندگی مشترک هم به لطف مستأجری، هیچ وقت خانه‌تکانی عید نکرده‌ام. نهایتش یک گردگیری بوده و تغییر دکوراسیون خانه از چیدمان زمستانی به چیدمان بهار.

نوجوان هم که بودم دو قسمت از خانه‌تکانی بیشتر بر عهده من نبود. یکی آنکه تمام درز سرامیک‌های کف خانه را با مسواک و مایع شست‌وشوی «من» تمیز کنم و برق بیندازم و دیگر تمیز کردن لوستر وسط سالن که از این لوستر قدیمی کریستال دارها بود و جزئیات زیادی کار را برایم جذاب می‌کرد. کلاً هم انجام یک کار با جزئیات را حتی اگر زمان بر باشد به انجام ۱۰ کار ریز ریز ترجیح می‌دهم.

به مناسبت رسیدن اسفندماه و زمان خانه‌تکانی با نویسنده‌های گروه و دوست و آشنا درباره خانه‌تکانی صحبت کردم و چقدر نظرات جالب بود. چقدر آدم‌ها نسبت به این رسم کهن احساسات متفاوتی دارند. باوجود اینکه مناسبت‌ها را دوست دارم و ترجیح می‌دهم جایی در زندگی‌ام داشته باشند اما هیچ وقت «خانه‌تکانی» را به چشم یک مناسبت مثل یلدا ندیده بودم. همیشه بیشتر شلوغی و خستگی‌اش

به چشمم می‌آمد و از زیرش فرار می‌کردم. یادم آمد که مادر بزرگم همیشه می‌گفت: «کار رو دست می‌کنه، چشم می‌ترسه» من واقعاً چشمم از خانه‌تکانی و کارهایش ترسیده. وگرنه خودش می‌تواند خیلی جذاب و جالب باشد. فقط کافی است اولویت‌های ذهنی‌مان را عوض کنیم، برنامه‌ریزی داشته باشیم و لذت بردن را هم در آن بگنجانیم.

البته یکی دیگر از دلایلی که خانه‌تکانی را برایم دوست‌نداشتنی می‌کرد هم این رسوم جدیدی است که در آن وارد شده و دیگر از یک رسم صمیمی تبدیلش کرده به کاری سخت و عذاب‌آور، حجم سختی که برخی به خودشان می‌دهند به اسم «آبروداری»، حجم فشار مالی که به خانواده‌ها وارد می‌شود برای خرید و نو کردن وسایل و باید‌ها و نباید‌های زیادی که در ناخودآگاه‌مان هم حتی رسوخ کرده و جویری روی اسم خانه‌تکانی نشسته که دیگر اصل ماجرا دیده نشود. باید این رسم قدیمی و صمیمی را از دست این تجملات اضافی نجات دهیم. حالا اگر خانه‌تکانی را به شکل آیینی برای آمدن بهار ببینیم یا تغییری برای سال جدید یا کمی جای برای افسانه‌ها باز کنیم و خانه را برای آمدن عمونوروز آب و جارو کنیم که خوش‌یمنی و خیر بیاورد چه؟ یا این نگاه خانه‌تکانی چه رنگی می‌شود؟ زیباتر نیست؟ راستش امسال می‌خواهم دست به کار شوم و با نگاهی جدید، من هم این رسم کهن را پاس بدارم و خانه‌تکانی کنم.



اگر خانه‌تکانی را به شکل آیینی برای آمدن بهار ببینیم یا تغییری برای سال جدید یا کمی جا برای افسانه‌ها باز کنیم و خانه را برای آمدن عمونوروز آب و جارو کنیم که خوش‌یمنی و خیر بیاورد چه؟

می‌گویند یلدا بلندترین شب سال است اما به نظر من، شب عید طولانی‌ترین شب سال است. شب عید رسماً یک ماه طول می‌کشد. آنقدر هم شلوغ است و کار دارد که دیگر برای گردش زمین و حرکت ستارگان وقتی نمی‌ماند. تار یک و روشن، همه‌اش شب

عید است. اسفندماه یا همان شب عید، رسوم و برنامه‌های مختلفی دارد از جمله خانه‌تکانی. رسمی که همه ما با آن خاطره داریم. شاید خانواده‌هایی باشند که یلدا یا حتی نوروز را آن‌طور به رسم اجرا نکنند یا دل خوشی از چهارشنبه‌سوری نداشته باشند اما همه خانه‌تکانی را جدی می‌گیرند و دقیق اجرایش می‌کنند.

به همین مناسبت سه نفر از متخصصان این رسم همه‌گیر را گرد هم آوردیم و گفت‌وگویی صمیمی با هم داشتیم که می‌خواهم برایتان تعریف کنم.

خانم بهار، مادر بزرگ ریزنقش، مهربان و خنده‌رویی بود که اول از همه رسید. نشستیم و تا جای را برایش آوردم فرزانه جان و شیرین جان هم به جمع‌مان اضافه شدند. پس از گپ و گفت‌های اولیه با عطر جای زعفرانی به همراه یک برش لیمو خشک و گل محمدی و پولکی، یخ جمع هم باز شد. راستش بابت این میهمانی خیلی اضطراب داشتم، وقتی قرار گفت‌وگو بگذاری با استادان خانه‌داری، نمی‌توانی جلسه را به شکل عادی و نرمال برگزارد کنی. اینجا جزئیات بیش از حد مهم می‌شود و خواه‌ناخواه جلسه جایش را به یک میهمانی عصرانه می‌دهد و مصاحبه‌کننده هم می‌شود میزبان.

بدون اینکه من حرفی از علت این میهمانی بگویم، فرزانه خانم گفت: «چه خوب موقعی دعوت کردی، آگه یک هفته بعد بود، من یکی که دیگه وقتی برای میهمانی نداشتم.» خانم بهار گفت: «راست می‌گه، من هیچ وقت اسفندماه جایی نمی‌رم. شب عید و خونه‌تکونی، اصلاً وقت نمیشه.» اما شیرین جان خندید و گفت: «اما من همیشه برای مهمونی آماده‌ام، مخصوصاً وقتی خودمونی و بدون تکلف باشه.»

شرایط خود به خود جویری پیش رفت که می‌توانستم سؤال‌اتم را در قالب همان گفت‌وگوهای خودشان بیرسم و حس و حال‌شان را عوض نکنم. پس شروع کردم و در ادامه همین صحبت‌ها پیشان گفتم:

خانه‌تکانی برای شما یادآور چه

حسیه؟

خانم بهار گفت: «خوشحالی، من همیشه از دورهمی و میهمانی حس خوشحالی دارم، حالا که عید هم داره میاد.»

شیرین جان گفت: «نه والله، اجبار، فقط اجبار، از روز اول زندگی خونه تکونی واسه من حس اجبار داشت و اصلاً دوستش نداشتم، آگه به خودم باشه نمی‌کنم، توی طول سال، آروم آروم کارهام رو انجام می‌دم.»

فرزانه جان لیوان چایش را روی میز گذاشت، کوسن پشتش را صاف کرد و گفت: «ولی برای من هم حس خوبی، ترکیب بوی پودر و افسانه‌آب که حس بارون می‌ده برام اولین نشونه‌های عیده، حس بهار و نوشتن و میهمانی» شیرین جان گفت: «پس خستگیش چی؟»

من هم همین مفهوم را به شکل دیگری نوشته بودم که ازشان بیرسم و حالا شیرین جان پرسیده بود و معلوم بود به نظر خودش خانه‌تکانی خیلی کار خسته‌کننده‌ای است.

خانم بهار خندید و گفت: «خب البته خستگی هم داره اما نتیجه‌اش خیلی جذابه، هیچ چیز خوبی که ساده به دست نیامد، میاد.» لحن مادرانه

خانم بهار در همه صحبت‌هایش جاری بود. فرزانه‌جان و شیرین‌خانم از لحاظ سنی تقریباً جای مادر من بودند اما خانم بهار جای مادر همه‌مان بود، همان حس و حال مادرانه را هم منتقل می‌کرد. دلسوز، مهربان و همیشه در حال آموزش زندگی.

فرزانه جان گفت: «برای من هم خستگی داره اما شبیه خستگی بعد از پیک‌نیک، دلپذیره» فرصت را غنیمت دیدم و گفتم: «به نظرم به تفاوت‌های اساسی اینجا وجود داره،

خانه‌تکانی برای شما یک کار

جمعی ست یا فردی؟»

خانم بهار گفت: «معلومه که جمعی. زنگ می‌زنم به دخترها و پسرمن با بچه‌هاشون بیان و خونه تکونی کنیم. بچه‌ها که میان همه وسایل رو می‌ریزم بیرون و رسماً خونه تکونی شروع میشه. جابه‌جا کردن مبل‌ها و فرش‌ها و این‌طور کارهای سنگین به عهده آقایونه. تمیزکاری‌های جزئی و شست‌وشوها به عهده خانم‌ها. از بزرگ‌ترها هم شروع می‌کنیم و بعد همه با هم می‌ریم خونه کوچک‌ترها تا همه خونه‌ها تمیز و مرتب بشه برای بهار. هیچ کاری تنهایی به نتیجه خوبی نمی‌رسه اما وقتی جمع باشیم، دست به دست هم بدیم، نتیجه خیلی قشنگ‌تره. خونه تکونی هم همین‌جور به دیگه، دورهمیه، بگو و بخنده و خوشحالی.»

شیرین جان گفت: «والا من که همیشه تهام واسه خونه‌تکونی.» و فرزانه جان ادامه داد: «راست می‌گه من هم تنهایی خونه تکونی می‌کنم. حالا ممکنه مثلاً پسرمن یا دخترم رو صدا بزنم یک وسیله سنگینی رو بگذارند طبقات بالایی کابینت، یا سر مبل رو بگیرند اما این‌طور نیست که توی کار همراهم باشند.»

اصلاً چرا این رسم به وجود اومده؟

فرزانه خانم گفت: «به کارهایی یا رسم‌هایی، ریشه قدیمی دارند اما بعد از گذر زمان دچار تغییر شدند. مثل شب چله یا همین خونه تکونی. قدیم‌ها، زمستون فصل قشنگ و عاشقانه‌ای نبود. سخت بود و خیلی خیلی سرد. آدم‌ها خیلی از کارها رو نمی‌تونستن انجام بدن. میهمانی هم توی زمستون خیلی رواج نداشت، مگر خانواده، مثلاً بچه‌ها به پدر و مادرشان سر بزنند یا خواهر و برادر همدیگر را ببینند. رفت و آمد فامیلی توی زمستون اتفاق نمی‌افتاد. امکانات کم بود، هم امکانات پذیرایی، هم رفت و آمد. با آن یخبندان‌هایی که در زمستان بود، واقعاً رفت و آمد غیرضروری صورت نمی‌گرفت. خونه‌ها هم آقدرها گرم نبود، آدم‌ها زیاد لباس می‌پوشیدند که گرم بمونن و به خاطر همین چیزها باعث شده آخر زمستان محدود بود به ضروریات. مثلاً بعد از غذا ظرف‌ها رو می‌شستن یا اتاق‌ها رو جارو می‌کشیدند اما تمیزکاری دقیقی انجام نمی‌شد. شست‌وشو هم سخت بود. خشک‌کن که نبود آن موقع‌ها، لباس که می‌شستند، خشک نمی‌شد به این سادگی‌ها. آب توی لباس‌ها یخ می‌بست اما خشک نمی‌شد.

همین چیزها باعث شده آخر زمستان که دیگه آفتاب میره به سمت گرم شدن و برف و بارون هم کمتر میشه، آدم‌ها سراغ کارهایی برن که توی این شش ماه سرد نرفتند. یعنی تمیزکاری کامل. حالا دیگه زیر فرش رو هم جارو بکشند، ملحفه‌ها رو بشورند و شیشه‌ها رو دستمال بکشند. عید هم که فصل دید و بازدید بود. بعد از ماه‌ها قرار بود اقوام‌شون رو ببینند.

ولی حالا دیگه خبری از اون سرما نیست، امکانات هم که هست، یعنی حتی کمتر می‌بینیم کسی هنوز توی خونه لباس زمستونی بپوشه. همه کارها رو هم توی طول سال میشه انجام داد، بیشتر فقط رسمش مونده از اون روزها، اما هنوز حس خوبی داره.»

خانم بهار ادامه صحبت فرزانه‌جان را گرفت و گفت: «زمستون داره میره



نشستم یک‌هو به چشمم میاد که وای پرده چقدر دوده گرفته، پرده را پایین میارم و به خودم میام می‌بینم وسط خونه تکونی‌ام و دارم همه چیز رو تمیز می‌کنم



دیگه، گرفتگی‌ها و بدی‌ها رو بشویم، زمستون با خودش بره، عمو نوروز که میاد بهار بیاره، توی خونه ما هم بیاد.» شیرین جان اما گفت: «ولی به نظر من یه رسم بی‌معنیه، چون از قدیم بوده ما هم گرفتارش شدیم.» این را گفت و خودش گرم خندید، بقیه هم خندیدند. ظرف میوه را روی میز گذاشتم و گفتم: «نظر شیرین‌جون خیلی صادقانه بود اما شما چطور؟»

اعتقاد به خانه‌تکانی دارید یا

به عنوان یک رسم آن را انجام

می‌دهید؟

خانم بهار گفت: «خب رسم که هست، اما رسم خوبی، کیه که به تمیزی و نو شدن اعتقاد نداشته باشه؟»

فرزانه جان هم گفت: «راستش این سال‌ها که مستأجر هستم رسماً سالی یک‌بار با اسباب‌کشی، خونه تکونی می‌کنم و شب عید بیشتر رسمه، چون خونه تمیزه دیگه و کار خاصی نیست. بیشتر دستی به سر و روی خونه می‌کشیم.»

شیرین‌جان همان‌طور که داشت با دقت سیب پوست می‌گرفت با حرکت سر، حرف فرزانه‌خانم را تأیید کرد و فرزانه خانم لبخندی زد و ادامه داد: «اما یه‌تیرش که صاحب‌خانه بودیم و زمان زیادی یکجا سکونت داشتیم، خونه تکونی واجب بود.»

گفتم: واقعاً چه تفاوتی هست بین

خانه‌تکانی و تمیزکاری‌های دوره‌ای؟

خانم بهار گفت: «توی خونه تکونی، کل خونه رو می‌ریزی بیرون، تمیز می‌کنی دوباره می‌داری سرجاش. اما توی تمیزکاری معمولاً روی خونه تمیز میشه. البته آگه یک وقتی توی طول سال هم کل خونه رو بریزی بیرون و اون‌طوری تمیز کنی خب اسمش میشه خونه‌تکونی.» و همه می‌خندند.

شیرین خانم درحالی که به خانم بهار میوه تعارف می‌کرد، حرف‌هایش را تأیید کرد و گفت: «توی تمیزکاری‌های عادی جزئیات این‌طور دیده نمیشه. خونه

آیا خانه‌تکانی را می‌پسندیم؟

گفت‌وگویی
به بهانه
شب عید